

# بحث در موضوعات حقوق

## در عقد

اسباب خیار وجود داشته باشد فسخ عقد مخصوص آن یکی بوده و سرایت بدیگری نمی‌نماید .  
۶ - اگر يك قسمت از مبيع قبل از قبض تلف شود فقط ضمان آن قسمت بعهده بائع است .  
۷ - همانطوریکه عقد را نسبت به تمام اجزاء جائز است اقاله نمود ممکن است اقاله اختصاص ببعض اجزاء پیدا کند .

بالجمله مقتضای انحلال این است که احکام عقد مستقل در ابض آن نیز جاری شود مگر اینکه برای اجزاء بعض احکام مانعی موجود باشد بنابراین مقتضیات عقده تمامها نسبت به هر جزئی از اجزاء مبيع جاری است سوای آنچه دلیل بر عدم جریان آن دلالت کند .

اما عدم جریان خیار تبین در ابض مبيع بجهت این است که دلیل مثبت خیار برخلاف قاعده و در غیر مجموع ثابت نشده است یعنی دلیلی بر ثبوت خیار در ابض مبيع نداریم بلکه میتوان گفت که ثلث عمده اصلی خیار تبین که عبارت از جبران و تدارك ضرر باشد در جزء مبيع جاری نیست .

تفاوت معاملات نسبی که باید تمام ثمن تقدماً تسلیم شود بعضی فتوی داده اند باینکه اگر بعض آن حال باشد و بعض دیگر مؤحل اصلاً معامله باطل است و دلیل بطلان آن را در مؤحل فقدان شرط تقابض و در حال معلوم نبودن مقداریکه از ثمن در مقابل آن واقع شده است قرار داده اند و معلوم نبودن آن باین جهت است که آنقدریکه از ثمن در مقابل حال واقع میشود لا محاله کمتر از مقداری است که در مقابل مؤحل میباشد در صورتیکه میزان تحقیقی آن در موقع معامله معلوم نیست - این دلیل مخدوش است

۷ - انحلال عقد بمقود متعذر به اعتبار جمیع احکام است و اختصاصی ببعض احکام ندارد مگر دلیلی بر اختصاص موجود باشد پس اگر بواسطه فقدان شرط یا وجود مانع بعض اجزاء باطل باشد بطلان اختصاص بان جزء داشته و موجب بطلان سایر اجزاء نخواهد شد .  
برای توضیح مطلب فروع ذیل ذکر میشود .

۱ - اگر تسلیم قسمتی از مبيع غیر مقذور بوده و یا عاقر مالک آن نبوده است و یا آن جزء اصلاً قابل تمکین نباشد بطلان اختصاص بان داشته و موجب بطلان بقی اجزاء نخواهد شد .

۲ - اگر در مورد بجز فضولی مالک قسمتی از آن در اجازه کند فقط آن قسمت را باید صحیح بدانیم هر چند بعضی در صحت آن قسمت هم تأمل کرده اند و شکی نظرشان باین بوده که اجازه بر آن ساقی نیست .

۳ - معاملاتی که قبض در آنها شرط است مثل عبه و وقت و سکنی و رهن و صرف و سلم و قتی قبض در يك جزء از مورد معامله حاصل شده باشد صحت اختصاص به آن جزء داشته و در مابقی یا باطل و یا مراعی و صحت آن موقوف بقبض است .

۴ - اگر خیار فسخ اختصاص بیک جزء از مبيع داشته باشد مثل ببع حیوان و غیر حیوان بمقد واحد هر گاه مشتری بموجب خیار حیوان معامله را نسبت به حیوان فسخ نمود بطلان اختصاص بهمین جزء داشته و موجب بطلان جزء دیگر نمیشود .

۵ - اگر شخصی دو نفر زن را بمقد واحد بحیاله خود در آورده و در یکی از آنها موجبی از مویجات خیار فسخ از قبیل جنون یا قرن و یا عیب دیگری از

بگوید فروختم و اجاره دادم و بتزویج در آوردم خود را بمبلغ یکهزار ریال و طرف آنرا قبول نماید با این که قبول واحد است عقد مزبور منحل میشود بفقود متعدد در بیع هم ممکن است عقد با وجود وحدت قبول بفقود متعددی منحل شود بنابراین مدار در وحدت و تعدد عقد بوحدت و تعدد ثمن و مثنی است.

### شرح و تفصیل مطلب

هر معاوضه دارای شش عنصر است :

عوضیین و متعاقدین و ایجاب و قبول و هر یک از این شش عنصر ممکن است واحد باشد یا متعدد پس مدار در وحدت صفة و تعدد آن یا بموجب است یا بقابل یا بایجاب یا بقبول یا بمعوض و یا بعوض باین معنی که تعدد یکی از آنها موجب تعدد و وحدت آن موجب وحدت شود و یا مدار به ترکیب بعض این صور با بعض دیگر است .

- فرض تعدد ثمن منفک از تعدد مثنی نبوده و هر ثمنی در مقابل معوض منفردی است و با تعدد ثمن اتحاد صفة غیر ممکن است خواه متعاقدین و ایجاب و قبول واحد باشند یا متعدد برعکس مقتضای وحدت ثمن این است که ثمن در مقابل تمام معوض قرار گیرد و با اتحاد ثمن ممکن نیست که حصه از آن بحصه از مثنی اختصاص پیدا کند اما تعدد مثنی اگر عددی باشد مثل خانه و اسب و کتاب این تعدد مقتضی تعدد صفة نیست لکن اگر تعدد از حیث موضوعیت باشد باینطور که هر کدام معوض علیحده فرض شوند این فرض تحقق پیدا نمیکند مگر با امتیاز ثمن و مرجع آن به تعدد ثمن خواهد بود مثلا اگر شخصی بگوید این خانه و این کتاب را به هزار ریال فروختم این معامله يك صفة خواهد بود اما اگر بگوید خانه را به نهصد ریال و کتاب را به یکصد ریال فروختم این دو صفة محسوب است اگر چه بقصد واحد صورت گرفته باشد .

زیرا بشرحیکه مذکور گردید این درجه از جهات ضرری نداشته و موجب بطلان معامله نمیشود .

در این جا مناسب است بقاعده مهم دیگری که متمم قاعده مذکوره است اشاره کنیم .

تبعض صفة که در ابواب فقه بر آن احکام زیادی از قبیل خیار و امثال آن مترتب می شود فرع بر وحدت صفة یعنی وحدت معامله است تا تبعض آن ممکن باشد و اگر از بین چندین عقد مستقل یکی از آنها باطل باشد تبعض صفة بر آن صادق نیست پس باید ضابطه برای وحدت و تعدد صفة بیان شود که مدار در وحدت معامله برای اینکه صفة واحد باشد و تبعض آن موجب خیار گردد و تعدد آن برای اینکه صفة متعددی باشد و تبعض موجب خیار نشود بچیز است و مدار بوحدت و تعدد کدام يك از ثمن و مثنی و ایجاب و قبول است؟

حق این است که مدار بوحدت و تعدد ثمن و مثنی است و وحدت و تعدد ایجاب و قبول مناط اعتبار نیست زیرا زیرا ثمن وقتی متعدد خواهد بود که مثنی هم متعدد باشد بنا بر این میتوانیم مناط در وحدت را بوحدت ثمن قرار دهیم و یا وحدت هر دو با هم .

اما در مثنی و ایجاب انضباطی نیست و مختلف می شوند بجهت اینکه ممکن است اتفاق افتد که مثنی متعدد باشد و بیع واحد مثلا وقتی بایع بگوید فروختم این کتاب و این لباس را به پنجاه ریال و مشتری قبول کند و بعداً ظاهر شود بطلان بیع یکی از آن دو مبیع در این فرض با وجود تعدد مبیع تبعض بموجب خیار حاصل است و همچنین اگر بگوید فروختم این کتاب و فروختم این اسب را به یکصد ریال و قصد فروشنده بیع مجموع باشد در این صورت با وجود تعدد ایجاب بیع واحد است .

اما اگر بگوید فروختم کتاب و اسب را و قصدش بیع هر يك بالا نفراد باشد با وجود وحدت ایجاب بیع متعدد است .

وحدت قبول نیز مناط اعتبار نیست زیرا اگر بین مبیع و اجاره و نکاح جمع شود باین طور که موجب

نصف دیگر را بنصف دیگر بفروشد این فرض داخل در تعدد صفت است درحالی که ممکن است هر جزئی از عوضین را در مقابل جزع عوض دیگر بر حسب عین خارجی فرض نمود زیرا باعتبار وجود خارجی اشاعه در هر يك از طرفین موجود است و باین لحاظ مانعی از امکان تقابل اجزاء نسبت بهمدیگر در خارج وجود ندارد و لکن در عین حال باعتبار مفهوم متقابل نبوده و هر نصفی از معوض اختصاص بنصفی از عوض که در مقابل آن واقع شده است دارد .

از عبارت علامه حلی در بحث شفه بشرح ذیل :  
اگر شریکی سهم خود را از باغ و بیستانی بفروشد شریک دیگر که دارای حق شفه است ( شفیع ) می تواند در هر دو قسمت اخذ بشفه کند و یا در یکی از آنها میتواند از آن استفاده نمود که تعدد مثنی هم موجب تعدد صفت است .

محمد پروجندی

- عیناً بیان فوق در مثنی نیز جاری است باین معنی که تعدد عددی در آن موجب تعدد صفت نیست مثل اینکه شخصی بفروشد خانه را با سب و کتابی اما تعدد از حیث عرضیت مستلزم امتیاز معوض است .  
بالجمله تعدد طرفین عقد و همچنین ایجاب و قبول مناط اعتبار نبوده بلکه مدار بوحدت مثنی و مثنی آنها از حیث مثنیت و مثنیت است .

ببابت دیگر اگر تقابل بین عوضین بطوری ملاحظه شود که لازمه آن این باشد که هر جزئی از احد عوضین در مقابل جزء دیگر بطور اشاعه باشد این قسم داخل در صفت واحد خواهد بود و اگر متقابلین بطوری ملاحظه شوند که مقابله تمام اجزاء یکطرف با اجزاء طرف دیگر غیر ممکن باشد این فرض داخل در تعدد صفت است .  
- نکته که لازم است بیان تذکر داده شود این است که تقابل را باید بقسمی تعمیم داد که بتوان آنرا شامل تقابل خارجی و مفهومی هر دو قرارداد زیرا اگر شخصی بمقد واحد نصف خانه معینی را بنصف یک هزار ریال مشخص و

## اکراه

فَأَنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ الْكَرَاهِيْنَ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ .

و ثالثاً حدیث نبوی است : رفع عن امتی تسه که از جمله فقرات آن ما استنکر هوا علیه است فقط از این قاعده قتل نفس محترم مستثنی است و در مورد قتل نفس بالاتفاق اکراه و اجبار اثری ندارد و شیخ طوسی جرح را نیز ملحق بقتل کرده و شاید باین ملاحظه بوده که دماء مذکور در روایت لا تقیة فی الدماء در نظر او اختصاص بقتل نداشته و آنرا شامل جرح نیز میدانسته و این قول بر خلاف مشهور است و متبادر از دماء خصوص قتل است .

آنچه از استقرار بدست می آید این است که شارع اهتمام مخصوص بحفظ نفس داشته و در نظر او هیچ امری بر آن مقدم نبوده است لذا می بینیم محرمات

عمل غیر اختیاری که از روی اجبار واقع شده باشد نمیتواند موضوع جرم و عقوبت را تشکیل دهد زیرا عقاب فرع بر مخالفت تکلیف است و بانبودن اختیار تکلیفی نیست بجهت اینکه اجبار و اکراه اگر بحدی باشد که سلب قدرت از انسان کند و شخص بمقابله آلتی برای وقوع عمل باشد اصلاً قابل بحث نیست و مندرج است در تحت قاعده قبح تکلیف بمالایطاق و اگر باین درجه نبوده و در ترک آن خوف ضرری باشد در اینصورت هم تکلیفی نیست و دلیل بر رفع تکلیف و مؤاخذه در مورد آن اولاً قاعده الضرورات تبیح المحظورات است که از استقلال عقلیه بشمار می آید و ثانیاً آیات قرآنی است باز آنجمله :

الا من اکره و قلبه مطمئن بالإیمان - من بکرهه